

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

سید هاشم سدید

۰۵ سپتمبر ۲۰۱۵

## فایده های استاد شدن!

واکوی یک نوشته

اول:

پیدایش یقین برای آقای فارانی به این حقیقت آشکار که انسان "جایز الخطأ" است، با آن که کتاب دینی مسلمانان به این مسأله صریحاً اشاره داشته و با آن که جد مبارک شان هم این نکته را به تأکید بیان نموده است، بالاخره و بعد از قریب هشتاد سال زندگی، از این میان پانزده - بیست سال تعلیم و تحصیل، و داشتن سر و کار با جامعه ای که به حکم دین از این حرف عیان الهی آگاه هستند که انسان عجز و جایز الخطأست، بی گمان اثر دریافت لقب استادی است که آقای هاشمیان به ایشان اعطاء فرموده اند، در غیر آن چطور ممکن بود انسان مسلمان، آنهم یک "سید"، اولاد پیامبر، حتی اگر نبوغ و هوش سرشار شان را هم در نظر نگیریم، طی این همه سال متوجه این حرف نشود که انسان جایز الخطأست! اگر تجربه انسانی ممد واقع نشده بود، اقلأ رابطه نسبی با پیامبر، یا با پیامبر زاده های بهتر از خود شان، مثل "پروفیسور دکتر استاد سید خلیل الله هاشمیان - پاچا صاحب" باید معجزه ای می نمود!!

داشتن چنین لقبی مغز و هوش انسان را، بخواهد یا نخواهد، برمی انگیزاند تا به مسائل زندگی و به دنیا و مافیها و به حقایق و دقایق بیشتر از پیش دقیق شود و حداقل به خاطر لقب استادی هم که شده، یا برای این که از سائر استادان مانند خود و استادش پس نماند، چیز تازه ای بگوید؛ یا کشف نوی بکند. کشف آقای فارانی همین "جایز الخطأ" بودن انسان است؛ آنهم به علم یقین که به زودی عین یقین شدن را هم به دنبال خواهد داشت، اگر لطف استاد در حق شان مداومت یابد!

مقاله ای را که ایشان در این باره و به جواب آقای "چراغ کش" نوشته اند، همان "تیزس" استادی شان است، که به گونه فوق العاده، بعد از دریافت لقب برای دفاع از لقب استادی خود نوشته است!

در این کشف نادر، مهم و بزرگ آقای فارانی صد البته که جناب استاد نگارگر، مردی که دیوار کوتاه تر از دیوار او به خاطر حلم و شکیبایی بیش از حد وی در دنیا وجود ندارد، نیز سهم خود را داشته است؛ منتها سهم استاد نگارگر در اینجا سهمی از سنخ و صورت سهم آقای هاشمیان دریا دل و لک بخش نبوده است. زیرا اگر استاد نگارگر، این پیرمرد شریف و فروتن و واقعاً دانشمند و قابل احترام، مثل همیشه با همه دانش و فهم لب فرو می بست، و در این دنیای شمشیر کش های حق کش از خود راضی صدای خویش را در نمی آورد و می فهمید که معنی دعوت افغان جرمن از مردم برای نوشتن نظر در موردی، یعنی نوشتن همان مطلبی که از سوی مسؤول درجه یک افغان جرمن معین شده است، می باشد و تمرد از آن خطای بالاتر از توهین به کتاب الله پنداشته می شود، و به چنین خطائی دست نمی زد، چنین یقینی هرگز برای آقای فارانی حاصل نمی شد.

من شخصاً این کشف بسیار بکر و بدیع را به آقای فارانی تبریک می گویم و هوش و فراست بی بدیل شان را می ستایم؛ اما ضمناً خواهش می کنم که قبل از مردن کفن پاره نکنند، زیرا هنوز کسانی هستند در دنیا که مرتکب هیچ خطائی نشده اند؛ از جمله خود آقای فارانی، استاد شان آقای هاشمیان و یک تعداد از جنگاوران گروه ضربه افغان جرمن آنلاین - مگر این که این ها خود را در زمره موجودات فوق انسان به شمار آرند

## دوم:

فضول کیست و معنی فضول چیست؟ در زبان فارسی فضول به کسی گفته می شود که در کار دیگران مداخله می کند و فضولی، یعنی مداخله کردن به کار دیگران. حال ببینیم که کی در کار کی مداخله نموده است یا مداخله می نماید. از مقاله "فضاوت یکجانبه، عادلانه نیست" شروع می کنیم تا امروز که ایشان به پاسخ نوشته خاضعانه استاد نگارگر که به گونه ای عنوان افغان جرمن آنلاین نوشته شده است، نه عنوان یک شخص معین، نظر کنیم، همه، اگر نیک دیده شود، فضولی است که از جانب آقای فارانی صورت گرفته و صورت می گیرد.

نوشته آقای نگارگر را، چون عنوانی شخص خاصی نوشته نشده بود، اصولاً باید افغان جرمن آنلاین جواب می گفت. نامه استاد به تاریخ ۰۸/۲۷ نوشته شده بود و جواب آقای فارانی به تاریخ ۰۹/۰۱.

اگر آقای فارانی این وظیفه را از طرف افغان جرمن آنلاین دریافت نموده بود، باید در جایی از نامه شان به این نکته اشاره می نمودند که افغان جرمن آنلاین به ایشان صلاحیت یا وظیفه داده است تا ایشان به جواب استاد نگارگر بپردازند. در آنصورت ایشان این حق را داشتند که به جواب استاد بپردازند، در غیر آن ما این کار را فضولی می دانیم و این لقب را هم مانند لقب استادی شان به ایشان مبارک می خوانیم!

نگوئید که این نوشته هم به خاطر مداخله در بحث دیگران فضولی است؛ زیرا کاربرد کلمه فضولی در نوشته شما، آقای فارانی، به هر انسانی، به ویژه به نگارنده این مقاله که چندین نوشته در مورد تدوین لغتنامه عنوانی آقای هاشمیان نوشتیم، بر می خورد و هر کسی با استفاده از این کلمه "نامشخص" حق دارد در باره نوشته شما تبصره ای کند!! اما:

قصد من در آن ایامی که چند نوشته ای پی در پی خدمت آقای هاشمیان نوشتیم، نیز مانند جناب استاد نگارگر، همین بود که کاری نکنید که فردا ریشخند فارسی زبانان جهان، از جمله فارسی زبانان ازبکستان و پاکستان و هند و عراق و ترکیه و سوریه و تاجک و ایران و...؛ و چیز فهمان کشور خود شوید.

عکس العمل بسیار مؤدبانه استاد نگارگر، که پس و پیش موضوع را با درایت و فراست خاص یک اندیشمند راستین پیش بینی می کنند، دلیل دیگری ندارد جز اشکالی که ایشان در این کار و توان داوطلبان انجام این کار، می بینند؛ و بیهودگی آن، به ویژه با موجودیت ده ها فرهنگ تدوین شده در ایران را درک کرده اند!

استاد نگارگر بیتی را از ملک الشعراء بهار در نوشته شان آورده و سؤال بسیار خوبی را مطرح ساخته که لطفاً این شعر را اگر زبان فارسی و دری و تاجکی فرقی دارد، به دری ترجمه کنید!

من هم همین خواهش ایشان را استقبال نموده می خواهم که آقای فارانی و آقای هاشمیان و سائر دوستان شان که قائل به فرق میان سه زبان یاد شده هستند، آن بیت را به زبان تاجکی یا به زبان دری ترجمه کنند و ما را متقاعد بسازند که بین این سه زبان واقعاً تفاوتی وجود دارد!

بحث هائی را که من در باره تدوین لغتنامه عنوانی آقای هاشمیان به راه انداختم، توضیحاتی بود ضروری. این که می نویسند در این راه سنگ اندازی شده است یا فضولی بوده، در حالی که نام من با اولین پیشنهاد با این مسأله گره خورده

است، دروغ محض است. نوشته های من وجود دارند. برای مثال نشان بدهید که من گفته باشم: من با تدوین لغتنامه موافق نیستم. آخر شهر دزد گفتن و بر بستن که نیست!!

اعتراض من تنها به کفایت آقای هاشمیان در قسمت تدوین لغتنامه، و این که با موجودیت ده ها فرهنگ ایرانی ما ضرورتی به تدوین لغتنامه ای به نام لغتنامه دری نداریم، بود!

زمانی که من پیشنهادی را در این زمینه ارائه داشتم، بحث جدی بر سر ضرورت وجود کلمه دانشگاه به جای کلمه پوهنتون در میان مردم در درون کشور جریان داشت. من، به نوبه خود، مخالف وجود کلمات "پشتو" در زبان فارسی/دری هستم. استدلال من چنین بود که چه ضرورتی وجود داشت که ما کلماتی مانند دواخانه را حذف کنیم و به جای آن درملتون را وارد کلمات فارسی کنیم؛ یا به جای کلماتی مثل زایشگاه و شفاخانه و... کلماتی مانند زیژنتون و روغتون و غیره را.

این کار حکومت وقت که کمیسونی را که اکثریت آن از هموطنان پشتون ما تشکیل شده بود، به وجود آورد تا برای این کلمات جانشین های بیابند، کاملاً نادرست و از روی تعصب زبانی بود.

پیشنهاد من این بود که بهتر می بود، اگر دولت در این کمیسیون به افرادی وارد و مسلکی از سائر گروه های زبانی نیز فرصت می داد تا آن ها نیز نظریات شان را، اگر می خواستند، در مورد زبان های خویش نیز پیشنهاد نموده در به وجود آوردن لغتنامه ها و جمع آوری آثار ادبی منظوم و منثور خویش توجه کنند.

مبنای پیشنهاد من برای تدوین فرهنگی که در آن علاوه بر اصطلاحات زبان دری در مناطق مختلف دری زبان در کشور داستان ها، افسانه ها، حکایات، لطیفه ها، فکاهی ها، دو بیتی ها و سائر داشته های ادبی - فرهنگی مردم جمع شوند، آنهم نه تنها برای فارسی/دری زبانان، که برای تمام گروه های زبانی از پشتو و ازبکی گرفته تا ترکمنی و پشه ئی و... تنها به همین مقصد بود!

کسی که خود چنین پیشنهادی را می کند، فکر نکنم وقتی این پیشنهاد، حتی اگر به گونه ای دیگر، جدی گرفته شده به منصفه اجراء گذاشته شود، مخالفت کند. ذکر مشکلات این موضوع موضوعیست، و مانع شدن یا سنگ اندازی برای بطنی ساختن فرایند تدوین و تکمیل آن کار، موضوع دیگری!

پیشنهاد دیگر من در آن وقت این بود که در هر لغتنامه ای باید تنها و تنها لغات مربوط به همان زبان جمع آوری شود. من کتاب "فارسی هروی" آقای فکرت را دیده ام. ایشان با کار زیاد و پر ثمری یک تعداد زیادی از کلمات فارسی مردم شریف هرات را جمع آوری نموده و هم معلومات مفیدی در باره مردم و ولایت باستانی هرات دانش پرور و زیبا ارائه داشته اند. یکی از برادران هزاره ما نیز با کوشش زیاد فرهنگ لغات هزارگی به فارسی را سال ها قبل تدوین کرده است که حتماً نزد برادران هزاره ما موجود خواهد بود. هدف تداوم و الگوپذیری این کار بود!

در کشور ایران علاوه بر فرهنگ های متعدد زبان، فرهنگ های گوناگون علمی، همچنان فرهنگ زبان های سائر ملیت ها، مثل فرهنگ ترکی، فرهنگ آذری، فرهنگ عربی، فرهنگ بلوچی و... وجود دارد؛ باوجودی که دولت مرکزی سخت گیری های خود را در قبال تدوین فرهنگ به زبان های دیگر دارد.

سخن را اگر کوتاه کنم، من برای چندمین بار این سخن را تکرار می کنم که "من، اگر کسانی خواسته باشند با موجودیت ده ها عنوان فرهنگ به زبان فارسی باز هم فرهنگی به نام فرهنگ دری به وجود بیاورند، نه فرهنگ اصطلاحات زبان دری افغانی، مخالف نیستم!"

**امید آنانی که مدعی داشتن دو چشم بینا هستند، حداقل این نوشته را ببینند و بخوانند و بفهمند و دست کم برای راحتی وجدان خود دست از کژ بحثی و بستن تهمت به من و دروغ بردارند!**

## سوم:

در بحث دیگری که مربوط می شود به خطا های آقای دهخدا، خواهش ما اینست که آقای فارانی با بزرگی که دارند، به ویژه بعد از این کشف بزرگ (جایز الخطأ بودن انسان) آن مظلوم و مرحوم را، به خاطر یک انسان بودنش، ببخشایند.

ایشان در مورد دهخدا، مردی که واقعاً علامه بوده است، می نویسد:

"به طور نمونه در غلط نویسی به اصطلاح فرهنگ معتبر دهخدا مراجعه کنید اسم "سمنگان" را که در شاهنامه نیز از آن یادآوری شده شهر موجوده و آفتابی سمنگان را با تأسف در اهواز عربی سرحد عراق مربوط ایران می نویسید یا در توران افسانه گونه قلمداد می کند. یعنی مخاطب را پشت نخود سیاه روانه می کند بر عکس قصداً از افغانستان و سمنگانش چشم پوشی می کند، یا در اسم مشهوره زیبای افغانی که فرزندان هندو و مسلمان بنام «یما» مسمی شده اند در فرهنگ دهخدا لاجواب است..."

در نوشته بالا موج قوئی از تعصب شرمناکی به نظر می خورد که من آن را با ارائه دلایل در همین نوشته ثابت خواهم کرد؛ اما قبلاً در مورد تعصب دیگر آقای فارانی در برابر ایرانیان:

تعصب آقای فارانی با نام و زبان و فرهنگ ایران به قدری است، که حتی موجودیت زردشتی را که در بلخ، یعنی در افغانستان و ملک خود شان تولد یافته است، در حالی که جهان به وجود وی اعتراف می کند و در ده ها دانشگاه جهان بخش هایی برای شناخت بهتر زردشت به وجود آورده شده است، و صد ها دانشمند در باره این شخص و افکارش کتاب و مقاله نوشته و شخصیت او را تأیید نموده اند، افسانه می پندارد؛ و حتی اوراق کتابی را که منسوب به او است و کاپی آن، با رسم الخط زبان اوستائی، در موزیم ها موجود است، و در ده ها نوشته کاپی و ترجمه شده است، بی اساس و دروغ می خواند.

من سال ها قبل مقاله ای نوشته بودم در خصوص تعصب دینی که چشم پیروان متعصب دین را، هر دینی که باشد، کور کرده است. در آن وقت هیچ فکر نمی کردم که مدعیان روشنفکری ما هم، آنهم برای شادی یک تعداد افراد کورن و متعصب، چنان دستخوش تنگ نظری شوند که با چشمان بینا و باز آنچه را وجود داشته و دارد نبینند!!

به موضوع دهخدا بر می گردیم: آیا کسانی که مثلاً دهخدا را به بی خبری یا بی مسؤولیتی متهم می کنند، خود متوجه شده اند که با چه بی مسؤولیتی شرمناک تنها قسمتی را از یک نوشته را نقل می کنند که می خواهند به استناد آن سخن خود را به کرسی بنشانند؟ آیا این منتقد، آقای فارانی، به این فکر افتاده است که مردمی که چشم و عقل دارند، وقتی نوشته وی را می خوانند و می بینند که در آنجا "چغلی" شده است، شاید عکس العملی نشان بدهند و با نوشتن واقعیت آبروی مرا ببرند؟

می نویسند که دهخدا در مورد سمنگانی که فعلاً در افغانستان است، چیزی نگفته و مردم را پشت نخود سیاه فرستاده است!!

ببینیم که دهخدا در باره "سمنگان"، بیشتر از آنچه این نویسنده مسؤولیت گریز و تقلب کار و بی اعتناء به خوانندگان خویش نوشته می کند، چه نوشته است:

"سمنگان شهری است در خراسان که مادر سهراب پسر رستم دختر شهریار آن شهر بوده چنانکه مشهور است رستم در آن حدود به تنهایی شکار رفته بود و چون بخفت و رخس او بدر رفته بدست اهالی آن شهر افتاده و وی بطلب اسب بدان شهر رفته شب او را مهمان کردند و..."

اگر دهخدا قبل از این نوشته می کند که سمنگان شهری است در اهواز، یا در ترکستان و یا در...، غلط نوشته نمی کند. زیرا در همه جهان تنها یک سمنگان وجود ندارد!

اگر من نوشته کنم "جلال آباد" شهری است هم در هند، هم در ترکمنستان، هم در پاکستان، هم در تاجکستان و هم دهاتی چندی در ایران، بی تردید دروغ نگفته ام، زیرا علاوه بر شهر جلال آباد در افغانستان، در کشور هائی که یاد شد نیز شهرها و دهاتی هستند که جلال آباد نامیده می شوند. بلوچستان امروز در سه کشور وجود دارد. همچنین پنجاب هم در هند واقع است و هم در پاکستان، و هم نام ولسوالی است در ولایت بامیان افغانستان.

دهخدا چون اسم شهر سمنگان را با داستان رستم همراه ساخته است و در زمانی که شهنامه نوشته می شد بخشی از افغانستان کنونی را که سمنگان در آن واقع بود خراسان می گفتند، او هم همان کلمه را به جای نام فعلی افغانستان به کار برده است. اما قصه رستم و سهراب قرن ها پیش از این که مسلمانان به سرزمینی که فعلاً افغانستان نامیده می شود، بیابند و آن را خراسان بنامند، در زمانی که گفته می شد تنها دو پادشاهی بزرگ در منطقه، ایران و توران، وجود داشته است که همواره با هم در نزاع و جنگ بوده اند احتمالاً اتفاق افتاده است که نام توران را هم دهخدا به همین مناسب در مبحث سمنگان به کار برده است.

اگر دهخدا، قرار می شد، تمام مسائل مربوط به هر منطقه و هر شخص و هر واقعه و... را به تفصیل کامل بیان کند، بی گمان به جای فرهنگی با ۲۶ - ۲۷ هزار صفحه شاید امروز فرهنگی به وجود می آمد با ۲۶۰ - ۲۷۰ هزار صفحه. یا هرگز چنین فرهنگی به وجود نمی آمد - با چنان کار عظیمی!!

به هر حال شاید هم از روی غرض نامی از افغانستان نبرده باشد، اما این مسأله مورد بحث من نیست. آنچه من می خواستم بگویم، اینست که آقای فارانی برای دلخوشی یکی - دو شخصیت صاحب قدرت در افغان جرمن آنلاین که در افراط، خصومت و تعصب با زبان فارسی و ادبیات ایران لنگه ندارند، در این اواخر به شکل چشم گیری با بی مسؤولیتی قلم می زنند و هر جفنگی که به زبان شان آمد می گویند و نه یک کلمه و دو کلمه که سطور زیادی را از یک مبحث، آنچه را من در بالا نقل کردم با نوشته ایشان در مقاله "چراغ کش،..." تطبیق کنید، حذف می کنند تا بتوانند آنچه را که در ذهن خویش از فرهنگیان ایران ساخته اند، به کرسی بنشانند.

#### چهارم:

تاختن به استاد نگارگر، مردی که با منتهای فروتنی عجز خویش را در برابر کار تدوین لغتنامه مورد نظر پیش می کند، نشان از بی حرمتی چنین نویسندگانی نسبت به افراد مسن، محترم و بادانشی دارد.

این نویسنده بی مسؤولیت و از خود راضی و کم عقل که هنوز از الفبای منطق بی اطلاع است، ایشان را چنان به استنطاق می گیرند، که گوئی آقای نگارگر بنابر تعهد یا وظیفه رسمی مجبور بوده و مکلفیت داشته به کاری که آن ها از او خواسته اند، بپردازد! برده ای که از امر ارباب تمرد کرده باشد؛ آنهم در این عصر و در حالی که این نویسنده خود را پابند اصول آزادی فردی می داند!!

حرف های این پیر مرد دانشمند هم، اگر نیک دیده و سنجیده شود، به جا است. من زمانی یکی از لغتنامه هائی را که به زبان فارسی "هزارگی" نوشته شده بود نزد یکی از دوستان دیدم. باور کنید که بیشتر از نصف لغات شامل این لغتنامه که حاوی در حدود یکهزار و پنجصد لغت بود برای ما آشنا بودند.

فارسی هرات، فارسی بدخشان، فارسی پنجشیر و... را در نظر بگیرید. وقتی همه این فارسی ها را در نظر بگیریم، می فهمیم که کار تدوین یک لغتنامه دری برای سراسر مردم ما و از تمام مردم فارسی/دری زبان افغانستان چه کار عظیمی است.

#### پنجم:

تاریخ منطقه هنوز صد در صد روشن نیست. ایرانیان به روایت "ودا" به این نظر اند که "یما" یا "یمه" همان جمشید است. این موضوع را دهخدا نیز در حاشیه فرهنگ خویش در صفحه ۶۸۹۷، زیر نام جمشید یادآور شده است. این که آقای فارانی از این مسأله اطلاع ندارد، یا تنها یک قسمت از یک مبحث را مطالعه می کند و سائر قسمت ها را رها می نماید، با آن که به درجه استادی ارتقا داده شده است و خود را محقق می نامد، فکر می کنم گناه خود شان است. گناه اول بی خبری، گناه دوم نقد ناخواندن یک مبحث و گناه سوم تهمت بستن به یک شخصیت فرهنگی قابل تکریم؛ حتی اگر بیگانه باشد!

تا تثبیت سخن آخر که جمشید، "منوشلخ" عرب ها بوده، یا یمه و یا یما و... زردشتیان، و یا این که آیا وی یک شخصیت واقعی بوده یا موهوم و خیالی و حکایت هائی که پیرامون وی ساخته شده است، حقیقت داشته است یا نه، یا زمان و مکان تولد وی واقعاً چه زمان و کجا بوده است و... راه درازی در پیش است. حکم قطعی در این مورد دلالت بر بی سوادی اشخاص می کند!

بخش بیشتر از حرف ها پیرامون این انسان ها، جمشید و فریدون و یما و...، جزئی از ادبیات اسطوره ای، به ویژه جزئی از ادبیات حماسی کشور ما است که بنیاد آن بر داستان های از تاریخ تخیلی ما استوار است؛ تاریخی که با قهرمانی ها و اعمال و حوادث خارق العاده در آمیخته است و عمدتاً به وسیله فردوسی در شاهنامه، که آقای فارانی آن را قبول ندارد، نقل شده است.

حکایت زردشت که قرن ها یا هزاره ها بعد از این پادشاه می زیسته است، هنوز از نظر آقای فارانی قابل تأیید نیست. بناءً حکم در مورد این که جمشید همان یمه یا یما بوده است یا خیر، که قرن ها پیشتر از زردشت می زیسته است، نباید کار ساده ای باشد. شاید حق با دهخدا باشد؟!

نمی دانم آقای فارانی چطور از وجود زردشت اظهار بی خبری می کند، با تاریخ نزدیکتر حیاتش به ما، و از یما یا جمشید یا منوشلخ چنان با قطعیت صحبت می کند، مثلی که در دوران طفولیت همبازی شان بوده باشد!! حال کاری به این نداریم که زردشت و یما و جمشیدی وجود داشته یا نه، یا دهخدا حق به جانب بوده است یا خیر؛ حرف من این است که آقای فارانی از این واقعیت انکار می کنند که دهخدا در مورد "یما" چیزی نگفته است، درحالی که دهخدا در این مورد مطلبی دارد به روشنی آفتاب، که باز هم از سوی این نویسنده دروغ پرداز متعصب تحریف شده است. حرف دهخدا هم زیاد مهم نیست؛ مهم عمل قبیح تحریف و دروغ و بهتان است که غیرمسئولانه نوشته، گفته و بسته می شود.. حرف دهخدا درست است یا درست نیست، برای من هیچ تفاوتی نمی کند! من در اینجا در پی اثبات کلام او نیستم. هدف من اثبات دروغی است که گفته می شود، به نام یک نویسنده، استاد، ادبیات شناس و نابغه!!

سکوت من طی چند هفته با آن که اشاراتی به من شد، در برابر بعضی از نویسندگان مزدور، خود فروخته و پریشان نویس افغان جرمن دلیل نداشتن سخن نیست.

من بار ها گفته ام که سلطنت افغان جرمن آنلین، سلطنت آن پادشاهی است که "سنگ ها را بسته و یک تعداد سگ های تربیت شده خویش را برای "چک" زدن کسانی که با آن ها هم نظر نیستند، باز گذاشته است" تا آن ها را به جان منتقدین شیوه کار این پورتال، یا برخی از نویسندگان آن، "اوج" کنند و مردمی را که منتظر آن اند که نویسندگان این پورتال چگونه یخن یک دیگر را می گیرند و با چه کلمات تحقیر آمیز به استقبال یک دیگر می روند، بیشتر به این پورتال جذب کنند! این گفته توهم نیست؛ تجربه شخصی خودم از این پورتال است!

نویسندگان باوجدان می دانند که نویسندگی پریشان گوئی یا در خدمت هیچ و پوچ بودن و حد خود را نشناختن نیست، بلکه سخن سنجی، حد نگهداشتن، به حیثیت خود و خوانندگان خویش احترام و توجه داشتن، حساب گرفتن و حساب دادن

و تأثیر پذیرفتن و تأثیر گذاشتن از راه استدلال و بیان حقایق و بالاخره مسئولیت بزرگ اجتماعی - انسانی است؛ نه بدون موجب دیگران را فضول خواندن، دروغ گفتن، تهمت بستن و تحریف کردن سخنان دیگران! این نویسندگان باید بدانند که ما هم می توانیم همین الفاظ را شاید الفاظی را که صد برابر بدتر باشد به آدرس شان به کار ببریم، اما ما این کار را نمی کنیم؛ زیرا نمی خواهیم با این کار به مسئولیت نویسندگی خویش بی اعتنائی کنیم! اگر چیزی بگوئیم، زیادش می گوئیم: دروغ نگوئید؛ اگر می گوئید، کم بگوئید! یا دروغ عملی است که آبروی انسان را می برد، از آن اجتناب کنید!!

در اخیر گفتن این نکته را ضروری می دانم که من با محترم استاد نگارگر تنها در باب چیستی و چگونگی دین اختلافی دارم، در غیر آن به شخصیت ایشان، به علم ایشان و از همه بالاتر به شکسته نفسی بالاتر از تصور شان احترام خاص دارم و همواره دعا می کنم که ای کاش ما افغان ها کمی از این صفات و سجایای پسندیده مانند وی بهره ای می داشتیم!!

۲۰۱۵/۰۹/۰۲